



ژرفشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ساخت شکنی به عنوان گزاره‌ای مثبت*

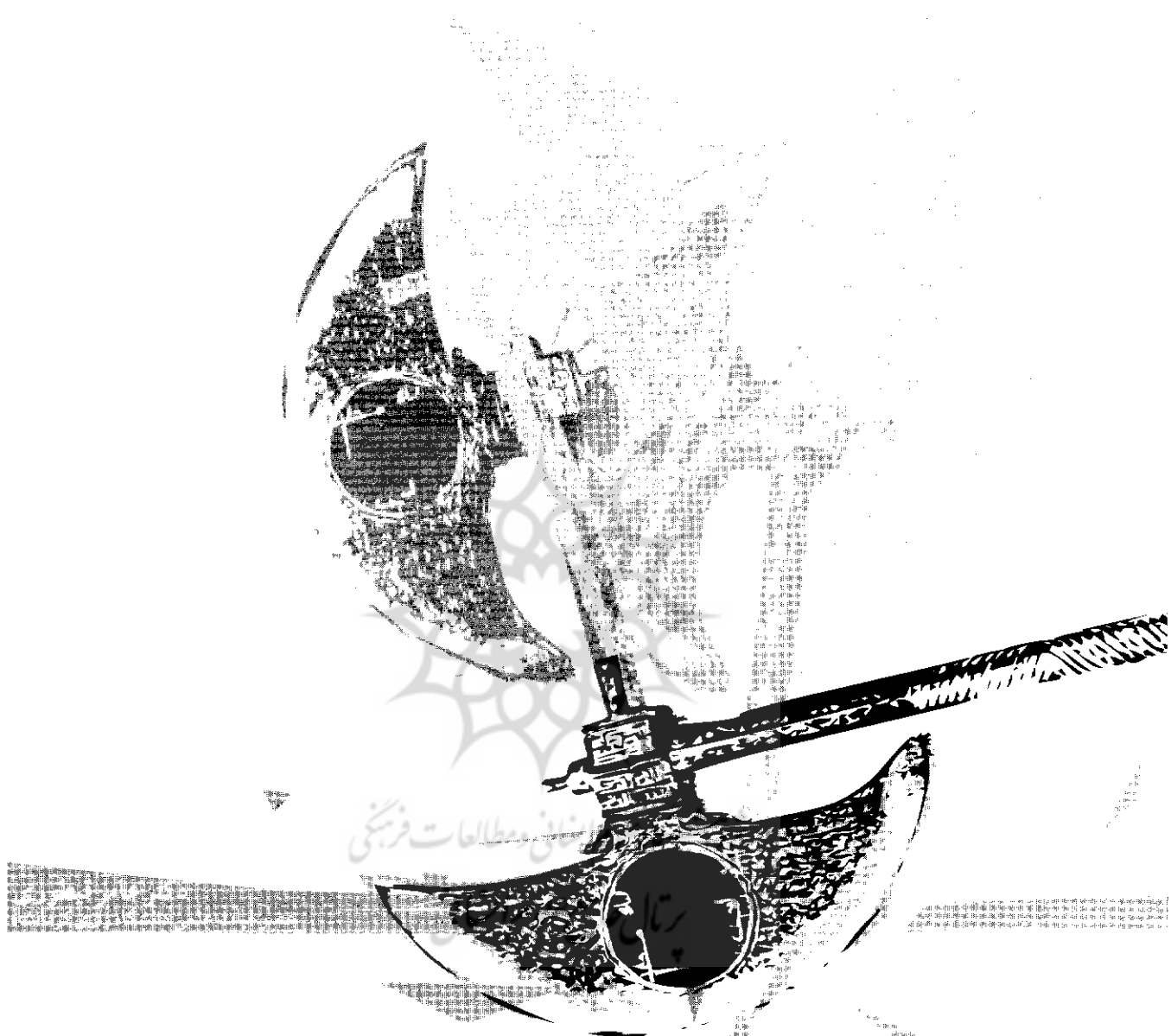
مقاله

ساده انگارانه است. از آنجا که بحث در باب ساخت شکنی در جامعه علمی ما هنوز در مراحل آغازین آن به سر می‌برد و بدین خاطر، این تفکر نسبتاً جدید آنچنان که باید معرفی نشده، ذکر مقدمه‌ای در مورد مفهوم ساخت شکنی، حتی در نوشته‌ای مختصر چون این ضروری می‌نماید.

مقدمه: زبان به عنوان متن

آشفته‌گی تعبیر که به موارد بالا ختم نمی‌گردد، شاید خود دلیل خوبی بر ابهام ذاتی ساخت شکنی باشد و همین امر بر دشواری پاسخ به پرسش «ساخت شکنی چیست؟» خواهد افزود؛ به ویژه اینکه منطق ساخت شکنی در اساس با هرگونه تعریف

از زمان طرح اولیه تاکنون، ساخت شکنی با تعبیر بسیار متفاوت و گاه متباین همراه بوده است. از سویی تعبیری که آن را سراسر منفی، شک‌گرا، والحدادی می‌دانند که به چیزی جز در هم شکستن ارزشها و باورهای مورد پذیرش عام نمی‌انجامد. در اینجا ساخت شکنی مروج نوعی نسبی‌گرایی و آنارشسیسم معنایی به شمار می‌آید که خواننده را در تعبیر متن آزاد می‌گذارد. بدین سبب، ارتباط و فهم متقابل نیز چندان معنایی نخواهد داشت. در طرف مقابل تعبیری هستند که ساخت شکنی را مثبت، حقیقت‌جو، و آرمانگرا می‌دانند که ابدأ به الحد، نیهیلیسم، و نسبی‌گرایی راه ندارد. آنچه در ادامه خواهد آمد، تلاشی به منظور روشن ساختن مفهوم ساخت شکنی و رفع برخی تعبیر



محدودکننده و هرگونه ادعای بنیانی در مورد متن ناسازگار است. اما اگر نمی توان ساخت شکنی را براساس آنچه هست تعریف نمود، آیامی توان آن را به طور منفی براساس آنچه نیست، معرفی کرد؟ نظر به رسوخ ساخت شکنی به انبوهی از عرصه های گوناگون نظیر معماری، موسیقی، سیاست، نقد و... تعیین اینکه ساخت شکنی چه نیست و در کجا باید متوقف گردد نیز به همان اندازه دشوار خواهد بود.

به علاوه، اگرچه ساخت شکنی نوعی خواندن و احتمالاً نوعی نقد به حساب می آید، در اینکه خود را به تیغ نقادان تسلیم کند، تردید بسیار است، چراکه ساخت شکنی هیچ نقطه ثابت و محکمی برای خود نیز قائل نیست و در واقع هویتش را در تقابل

با همین جایگاه و مرکز ثابت به دست می آورد. بنابراین نقد، هر قدر ویرانگر هم باشد و چیزی از نویسنده ای به نام دریدا بر جای نگذارد به نتیجه ای جز تأیید ساخت شکنی نمی انجامد. چرا که روی دیگر سکه یعنی متن، بارهایی از نویسنده ای بدین نام و در حقیقت در تقابل با وی، هویش را به دست می آورد.

به رغم این تعریف ناپذیری و نقدناپذیری، یک سؤال را می توان در مورد آن مطرح ساخت و آن اینکه چگونه ساخت شکنی به این وضعیت نیل می کند؟ به عنوان ساده ترین پاسخ می توان گفت که ساخت شکنی در پی آشکار ساختن قابلیت های نهفته متن است تا متن را با نیروهای متعارض آن کاملاً در برابر ما قرار دهد. تکیه بر همین «آشکار ساختن» است که تلاش در جهت تعریف و تحدید ساخت شکنی را با اشکال مواجه می سازد. اما آشکار ساختن کدام متن؟ متن مورد نظر دریدا چیست و در کجا محقق می گردد؟

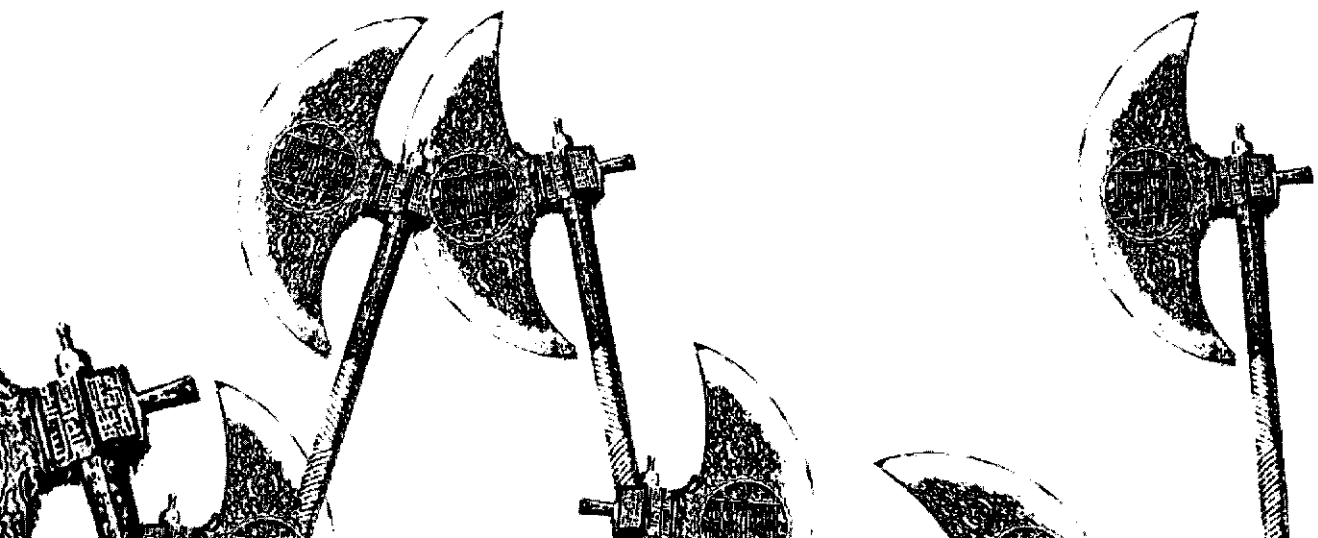
پاسخ بدین پرسش را می بایست در ساختگرایی سوسور، جایی که مفهوم متن (text) تکوین خود را بیش از همه بدان مدیون است، جست و جو کرد. سوسور با تعریف زبان به عنوان ساختاری رابطه ای (relational structure)، مطالعات زبانی را وارد عرصه نوینی ساخت که نقطه آغاز زمینه های بسیار متفاوت ساختگرایی و مابعد آن گردید. در این ساختار رابطه ای که هاکس طرح آن را انقلابی در عرصه مطالعات زبانی می خواند، عناصر ساختار نه بر اساس آنچه هستند، بلکه بر اساس آنچه دیگری نیست تعریف می شوند.

«پس در زبان چیزی جز تفاوت (difference) وجود ندارد. از این گذشته لازمه یک تفاوت، معمولاً وجود عناصر مثبتی است که افتراق میان شان برقرار می شود؛ اما در زبان فقط تفاوت های «عاری از عناصر مثبت»، وجود دارند. چه معنی را در نظر بگیریم و چه صورت را، زبان نه دربرگیرنده مفاهیم است و نه دربرگیرنده آواهایی که پیش از نظام زبان وجود داشته اند. زبان تنها تفاوت های مفاهیم و تفاوت آواهای ناشی از نظام خود را دربرمی گیرد.»^۲

بدین ترتیب ساختار زبان نظامی متشکل از عناصر خالی است که بر تفاوت استوار شده است. چنین اعتقادی سوسور را در زمره ناقدان بزرگ متافیزیک حضور قرار می دهد و همین کافی

است تا ساخت شکنی در نقد متافیزیک غرب نقطه آغاز گردد. در کنار این ساختار رابطه ای، در نظر آوردن زبان به عنوان «نظامی از نشانه ها» متضمن این حقیقت است که سوسور در پی آن است تا زبان را نه در ذهن افراد بلکه در ساخت اجتماعی آن جست و جو کند. وی را طرفدار شیوه درونگر (immanentism) در زبان شناسی می داند، اما این را نیز نمی توان انکار کرد که سوسور به صرف تعریف زبان به عنوان «نظامی از نشانه ها» زبان را در نزدیک ترین فاصله با هر نظام خارج از زبان قرار می دهد. به طوری که پیروان اروپایی وی نظیر رولان بارت (R.Barthes)، لوی اشتراوس (L.Strauss) و میشل فوکو (M.Foucault) از منظر همین ساختار رابطه ای به همه نظام های نشانه شناختی دیگر نظر می کنند. همین امر، ساختگرایی را به عنوان یک تفکر کلیدی مطرح می سازد که به همه جا، هنر، ادبیات، روانکاوی، اسطوره شناسی، انسان شناسی و بالاخره فلسفه سر می زند و در عین حال می تواند ادعا کند که هنوز در قلمروی زبان است. بدین خاطر می توان همانند ژاک دریدا فیلسوفی بود که ابزار مورد نیاز برای آشکار ساختن نقطه های کور گفتمان فلسفی را در ساختگرایی جست و جو می کند. این مفهوم خاص متن است که دریدا از ساختگرایی به عاریه می گیرد. متنی که می تواند زبان را به فلسفه و هر چه غیر از زبان است پیوند دهد.

با این حال، از نظر دریدا، سوسور با تعریف زبان «به گفتار» خود را به همان کلمه محوری (logocentrism) و روابط سلسله مراتبی آن مقید می سازد که بر تمامیت فلسفه غرب از آغاز تا به امروز حکومت می کند. در این فلسفه که آوامحور (phonocentric) نیز هست، گفتار صورت اصیل زبان است، چرا که در مجاورت بلا فصل با کلمه (logos) قرار دارد، در حالی که نوشتار با فاصله ای که از کلمه می گیرد احتمال انحراف فکر را افزایش می دهد.^۳ گفتار صورت اصیل زبان است به این دلیل که متضمن حضور گوینده و کنترل او بر زبان است. همین رابطه قدرت که انسان و زبان را به هم پیوند می دهد، به طور سنتی میان گفتار و نوشتار، مدلول و دال، معنی و صورت و دیگر دوگانگیها نظیر روح - جسم، مرکز - حاشیه، اصل - فرع نیز برقرار است. در این نظام سلسله مراتبی، عنصر بالاتر عنصر دوم یا پایین تر را به حرکت در می آورد



و کنترل می‌کند. برای اینکه عنصر پایین‌تر یعنی نوشتار، دال یا صورت، قابلیت‌های خود را آشکار سازد، باید در فاصله‌ای از عنصر بالاتر یعنی گوینده یا نویسنده، مدلول یا معنی قرار گیرد تا فارغ از هر مرکز کنترل کننده، انرژی خود را به دست آورد و خود به سخن آید.

از این رو، نشانه سوسور که متشکل از دال (signifiant) و مدلول (signifié) است در نظر دریدا سکه‌ای یک روست که در آن مدلول همواره محذوف است. مدلول کنار می‌رود تا دالها در دلالتی لایتنه‌ای به حرکت درآیند، بی‌آنکه این حرکت را مدلولی نهایی در انتظار باشد. هر آنچه در زبان داریم صورتهایی هستند که یکی به دنبال دیگری می‌آید.^۴

رها شدن متن از هر عنصر کنترل کننده هرگونه آرامشی را از متن می‌گیرد، به طوری که حتی «تفاوت» به عنوان اصل اساسی ساختار جایگاه محکم خود را از دست می‌دهد. از نظر دریدا «تفاوت» خود مولود نیرویی تفاوت‌ساز و البته بی‌ثبات و تعیین‌ناپذیر است که می‌توان با صورت «تفاوت»^۵ بدان اشاره کرد. معادل فرانسوی تفاوت یعنی (differance) از دو فعل فرانسوی differ (تفاوت داشتن) و defer (به تعویق افتادن) تشکیل می‌شود. «تفاوت داشتن» بیانگر فضایی است که دالها را در فاصله‌ای از هم قرار می‌دهد و متفاوت می‌سازد و «به تعویق افتادن» متضمن این حقیقت که معنی دائماً در حال به تعویق افتادن است. این «تفاوت» و «تعویق» سبب می‌گردد تا در ساختار هیچ لحظه ثابتی نماند. differance بیانگر نوشتاری این عدم ثبات نیز هست. به طوری که حرف a- موجب می‌شود تا این لفظ هم صورت اسمی differ باشد و هم defer و در عین حال هیچ یک.^۶

متنی چنین با هرگونه کنترل و ایستایی در تبیین است و دریدا باروی آوردن به نوشتار به عنوان صورت اصیل زبان، آزادی متن را بدان می‌بخشد تا در غیبت نویسنده متن به سخن آید. متن به یتیمی می‌ماند که به محض تولد، از مهر پدر جدا گشته است.^۷ این رهایی از نویسنده که به عبارت بهتر می‌توان آن را «مرگ نویسنده» نامید، ایده‌ای اساسی در تفکر مابعدساختگرایی (post structuralism) است که دریدا را به ویژه به بارت (دو مرگ نویسنده)^۸ و فوکو در (نویسنده چیست)^۹ پیوند می‌دهد.

با اینکه نوشتار مورد نظر دریدا در جایی جز متون عرفانی و ادبی، به ویژه متون ادبی مدرن که بر نفی قیود حاکم بر گفتار عرفی استوارند، محقق نمی‌گردد، ساخت شکنی دریدا نظریه‌ای نه در باب ادبیات بلکه نظریه‌ای عام بر تمامیت زبان است، خواه ادبی، خواه فلسفی، خواه گفتار یا نوشتار.

هدف دریدا، در هر حال، در نظر آوردن زبان بدون نویسنده و نیت خاص اوست، صرف نظر از اینکه چنین مرگی برای نویسنده معنی داشته باشد یا خیر. بدین ترتیب، مفهوم دیگر ساخت شکنی در اینجا خود را آشکار می‌سازد؛ به سخن آوردن متن به گونه‌ای که بر خلاف نیت نویسنده سخن بگوید. یا به عبارت بهتر، ساخت شکنی گفتمان فلسفی با تکیه بر مفاهیم اساسی خود متن. دریدا با این روش آثار کلیدی فلسفه غرب را می‌خواند و در همه آنها به دنبال نیرویی است که ساخت شکنی نیت نویسنده را به دنبال دارد. برای مثال، افلاطون در آثار خود نوشتار را به عنوان «سم» (pharmakon) معرفی می‌کند، اما دریدا با توسل به معنای دیگر واژه مذکور در زبان یونانی یعنی «درمان» متن را به سوی معنای مخالف می‌گشاید و از متن چیزی غیر از نیت افلاطون بیرون می‌کشد: نوشتار به معنای «درمان». بدین ترتیب زبان یونانی از طریق افلاطون دو معنای متباین را در مورد نوشتار بیان می‌دارد.^{۱۰} این دوگانگی یا انحصاری نبودن معنی، معلول نیروی ساخت شکنی است، نیرویی که اکنون ویژگی اساسی هر نوع متن به شمار می‌رود.

ساخت شکنی و مسئله معنی

در اینجا این پرسش مطرح می‌گردد که آیا ساخت شکنی با تکیه بر «تفاوت» و رها شدن متن از هر مرکز کنترل کننده‌ای به نوعی نسبی‌گرایی یا به طور افراطی به گونه‌ای آثار شیسیم معنایی می‌انجامد که در آن خواننده آزاد است تا متن را هر طور که می‌خواهد معنی کند؟ صرفاً به این دلیل که متن بر هیچ مرکز ثابتی استوار نیست و زایایی معنایی تا انتهای ناپیدا ادامه دارد؟ حقیقت این است کسی دوست ندارد به نسبی‌گرایی متهم گردد، هر چند اعتقاد به زاینده‌گی معنا برای این دوران ایده‌ای بسیار رایج است. برای مثال، هرمنوتیک پدیدارشناختی (phenomenological hermeneutics)





که گادامر را می‌توان نماینده شاخص آن دانست، نیز مورد چنین اتهامی قرار می‌گیرد. گادامر در **حقیقت و روش (Truth and Method)** با تأکید بر نقش کلیدی زبان و برجسته ساختن جایگاه خواننده، حقیقت تعبیر را برای هر روش علمی می‌داند. از نظری حقیقت تسلیم روش نمی‌گردد.^{۱۱} با این حال، گادامر برای گریز از تهمت نسبی‌گرایی که متوجه مکتب اوست، مفهوم توافق (agreement) میان دو طرف گفت‌وگو را مطرح می‌سازد، توافقی که زمینه‌ای مشترک میان دو سوی ارتباط می‌گردد.^{۱۲}

به سراغ ساخت‌شکنی که برویم، مسئله قدری پیچیده‌تر می‌گردد، چرا که ساخت‌شکنی نیازی به آنچه جایگاه محکم هرمنوتیک به شمار می‌رود یعنی خواننده یا مفاهیمی از قبیل «توافق» ندارد و دقیقاً با کنار گذاشتن اینهاست که ماهیت خود را به دست می‌آورد. زبان در هرمنوتیک ابزاری است برای فهم و خواننده دارای نقش محوری. اما در ساخت‌گرایی و ساخت‌شکنی متن همه چیز است و «هیچ چیز خارج از متن نیست» (il n'y pas de hors texte) این بدان معنا نیست که ساخت‌شکنی با پناه بردن به متن، اعتقاد به نسبی‌گرایی را برای خود محفوظ بدارد. کاملاً برعکس، در اینجا، خواننده استقلال از متن ندارد و همواره مظهر نیروهای متن است. بدین سبب، تعبیر فرآیندی دنبخواه نیست و همواره به متن مقید است. چنانکه دریدا می‌گوید، «من یک پلورالیست نیستم و هرگز نمی‌گویم که همه تعابیر یکسان‌اند. اما این من نیستم که انتخاب می‌کنم. تعابیر خودشان انتخاب می‌کنند. من یک نیچه‌ای بدین مفهوم هستم... بنابراین، من نمی‌گویم که تعبیری درست‌تر از تعبیر دیگر است، بلکه برخی تعابیر قدرتمندتر از بقیه هستند. سلسله مراتب میان نیروها و میان درست و نادرست است. به هر حال تعبیری که معنی را توضیح دهند وجود دارند و این اصل است.»^{۱۳}

وی همچنین در پاسخ به این سؤال که آیا معنی حاصل هر

نوع واکنشی به نشانه است و اینکه آیا معنی را خواننده تعیین می‌کند، می‌گوید: «معنی به وسیله نظامی از نیروها تعیین می‌شود که شخصی نیست و آن را تعارض نیروهای متن می‌سازد.»^{۱۴} در اینجا، آنچه هرمنوتیک را به ورطه بی‌ثباتی می‌اندازد، یعنی اقتدار متن، هویت ساخت‌شکنی را بدان می‌بخشد. ساخت‌شکنی نیاز به جایگاه محکمی ندارد، چرا که درس اول آن تسلیم در برابر متن است و خاموش ماندن تا متن خود سخن بگوید.

در نظر آوردن زبان بدون انسان یا نویسنده و سپردن معنی به متن نه به مفهوم نسبی‌گرایی است و نه به منزله نفی ارتباط. دقیقاً به همین دلیل، دریدا به هنگام خواندن آثار فلاسفه غرب هرگز ادعا نمی‌کند که مثلاً منظور افلاطون را از کاربرد واژه pharmakon درک نکرده، چرا که دقیقاً بر اساس چنین درکی است که متن مذکور را ساخت‌شکنی می‌کند. متن به دور از نویسنده و با تکیه بر ساخت‌شکنی به عنوان ویژگی اساسی هر نوع گفت‌وگو، متنی زایا و پویاست که در هر بار خواندن یکی از نقطه‌های خاموش آن روشن می‌گردد. متن قابلیت تعابیر چندگانه و حتی متباین را دارد، چنانکه pharmakon گاه سم و گاه درمان است. این وضعیت بیانگر رابطه ما با جهان هم هست، جهانی که اگرچه یکی است، اما قابلیت‌های بسیاری را در برابر ما قرار می‌دهد و هر زمان در برابر یکی از جنبه‌های گوناگون آن هستیم. به نظر می‌رسد که اثبات نسبی‌گرایی در مورد ساخت‌شکنی لااقل به همان اندازه دشوار است که عکس آن.

ساخت‌شکنی و ارجاع (reference)

جمله «هیچ چیز خارج از متن نیست» به قول کپوتو، در نزد بسیاری به عنوان نفی ارجاع در نظر گرفته شده، گویی که در نظر دریدا چیزی جز واژه‌ها و متن وجود ندارد. از سوی دیگر دریدا را



تفاوت (difference) وجود ندارد، هیچ ارجاعی خارج از زنجیره متن نیست.^{۱۸}

در واقع آنچه سبب می‌گردد تا جهان را همانند متن در نظر آوریم همان رابطه دلالتی است که میان نشانه‌ها (زبانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، یا...) برقرار می‌گردد و دلالت در حیطه متنی صورت می‌گیرد که دریدا آن را بر «تفاوت» و «تفاوتی» استوار ساخته، گفتن اینکه جهان همانند زبان شکل می‌گیرد و اینکه مفهوم تفاوتی در آنجا نیز حضور دارد، به معنای رد واقعیت نیست. چرا که این مفهوم گسترده متن، زبان را به جهان واقع پیوند می‌دهد. پاسخ ساده‌تر را وقتی دریافت می‌کنیم که ساختگرایانی همچون بارت و اشتراوس را سرگرم مطالعات اسطوره‌شناختی و انسان‌شناختی می‌یابیم؛ در عین اینکه به پدیده‌ای بیرون از ساختار زبان نظر دارند، می‌توانند ادعا کنند که هنوز «در متن» هستند، چرا که همه دیگر نظامها خود نظامهایی نشانه‌شناختی همانند زبان هستند.

ساخت شکنی به عنوان گزاره‌ای مثبت

پرسش آخر که بسی با اهمیت‌تر می‌نماید، این است که آیا ساخت شکنی با تکیه بر «تفاوت» و «تفاوتی» و ساختاری که متشکل از عناصر خالی و منفی است، به نوعی نفی نمی‌انجامد؟ اگر متن همه چیز است و کتاب جهان نیز همین متن است، آیا نفی مرکزی واحد برای این ساختار به الحاد نمی‌انجامد؟ و آیا پروژه ویرانی متفاوتی که غرب که دریدا در آن با نیچه، مارکس، فروید و هایدگر شریک است، به معنای ضدیت با دین و ایمان به خدا نیست؟ گفتن اینکه معنا را نیروهای متعارضی می‌سازند که هرگونه ثبات را از متن می‌گیرند، آیا به مفهوم نفی یکپارچگی و یگانگی نیست؟ به ویژه که خود دریدا در جایی می‌گوید «اصل یکپارچگی و خداشناسی چیزی است که باید از بین برود»^{۱۹}

طرفدار نوعی شک‌گرایی ذهن‌گرایانه و موهوم می‌دانند که بر طبق آن دالها تنها به دالهای دیگر ارجاع دارند و بر ماهیت هر آنچه خارج از اینهاست، هر چه واقعی است و ورای این صورتهای علامت سؤال می‌نهد و ما را در ابری از آشفتگی و بلا تکلیفی رها می‌کند.^{۱۵}

دریدابه این سوء تعبیر هم چنین پاسخ می‌گوید: «ما هرگز در پی آن نبوده‌ایم تا مفهوم متن را به کل قلمروی فرامتنی گسترش دهیم و جهان را به یک کتابخانه تبدیل کنیم.»^{۱۶} در جای دیگر نیز رابطه ساخت شکنی با ارجاع یا جهان غیر از زبان را چنین توضیح می‌دهد.

«اینکه ساخت شکنی تعلیق ارجاع است، ایده‌ای است تماماً نادرست. ساخت شکنی همواره و عمیقاً با دیگر زبان سروکار دارد. همواره در حیرتم از منتقدینی که کار مرا به منزله اعلام این می‌دانند که هیچ چیز غیر از زبان وجود ندارد و مادر زبان زندانی هستیم؛ در حالی که ساخت شکنی در واقع عکس این را می‌گوید. نقد کلمه محوری، جدای از هر مسئله دیگر، جستجوی «دیگر» است و «دیگر» زبان. هر هفته تفاسیر انتقادی و مطالعاتی در مورد ساخت شکنی به دستم می‌رسد که برای فرض استوارند که آنچه آنان «مابعد ساختگرایان» می‌خوانند، بر این معنی استوار است که هیچ چیز غیر از زبان وجود ندارد، مادر واژه‌ها گرفتار آمده‌ایم و حرفهای ابلهانه (با تأکید می‌گویم) از این نوع. مطمئناً، ساخت شکنی تلاش می‌کند تا نشان دهد که مسئله ارجاع بسیار پیچیده‌تر و پرمسئله‌تر از آنی است که نظریه‌های سنتی می‌پنداشته‌اند... اما این دور ساختن شخص از ساختار معمول و چالش با آن و پیچیده ساختن تصورات عام درباره آن هرگز به این ادعای انجامد که چیزی غیر از زبان وجود ندارد.»^{۱۷}

چنانکه کپوتو می‌افزاید، هدف ساخت شکنی پیچیده‌سازی ارجاع و نه نفی آن است؛ اصرار بر اینکه هیچ ارجاعی بدون

هر چه باشد دریدا در راهی گام برمی دارد که معماران آن شکاکان بزرگی همچون نیچه بوده اند که نامش پیش از هر چیز بانیهیلیسم و الحاد تداعی می گردد.

در واقع تفاوت، غیریت (otherness) و ساخت شکنی مفاهیمی مختص به دریدا نیست، بلکه ویژگی عام تفکری است که به عنوان ضد بنیانی (anti-foundational) می شناسیم. ما در پی پوشاندن جامه دین به ساخت شکنی نیستیم و نیز نه در پی آنیم که دریدا را از سنت ضد بنیانی اش جدا سازیم. با این حال، دریدا را می توان از جهانی از این سنت متمایز ساخت. برای مثال، فوکو و دریدا هر دو نیچه ای به شمار می روند، اما به قول ریچارد رورتی، «دریدا نویسنده ای با احساس امیدوار، و به طرز زیبایی آرمانگراست. در حالی که فوکو تمام سعی اش را به عمل آورد که هیچ امید اجتماعی و احساسات انسانی نداشته باشد.»^{۲۱} علاوه بر این، دریدا آشکارا خود را از نیهیلیسم بسی دور می داند. چنانکه خود می گوید:

«... اغلب افرادی که دست به نوشتن چنین مطالبی می زنند، اساتید و محققین دانشگاهی اند که مطالب بسیاری که در آنها نه فقط من بلکه بسیاری بر این نکته تأکید می ورزیم که ساخت شکنی منفی و نیست انگارانه نیست، را مطالعه نمی کنند. البته ساخت شکنی در باب تجربه و پرسش از ماهیت نیهیلیسم بحث می کند... و چه کسی می داند که نیهیلیسم چیست یا چه چیز نیست؟ حتی مخالفین، معترض ماهیت نیهیلیسم نمی شوند. به هر تقدیر، ساخت شکنی امری ایجابی است (یا باید باشد) که با تعهد، استلزام و مسئولیت ملازمه دارد. چنانکه می داند توجه ساخت شکنی هر چه بیشتر و بیشتر به مفاهیم التزام و تعهد حتی به معنای کلاسیک آن معطوف شده است. بنابراین، زمانی که آن را منفی، نیست انگارانه و مانند آن می دانند، یا اهل مطالعه نیستند و یا از روی سوء نیت بحث می کنند. اما این موضوع را می توان و باید تحلیل کرد...»^{۲۲}

با توجه به آنچه گفته شد، زمینه برای آشکار ساختن رویه دینی ساخت شکنی نیز فراهم می گردد. نخست این پرسش مطرح می گردد که آیا نفی مدلول یا هر نیروی خارج از بازی صورتها بدین معناست که دریدا جهانی عاری از معنی و حقیقت را ترسیم می کند؟ پاسخ بدین پرسش با توجه به آنچه گفتیم، تقریباً روشن است. چرا که دریدا چنین جهانی را قابل تصویر نمی داند. به این دلیل ساده که به رغم کنار گذاشتن نویسنده نمی تواند ادعا کند که افلاطون وجود خارجی ندارد یا اینکه به صرف کنار گذاشتن مدلول، دیگر معنایی وجود ندارد و نباید در پی یافتن معنی باشیم. ساخت شکنی معنی، مدلول، یا مرکز دقیقاً بر فرض وجود معنی، مدلول و مرکز استوار است، چرا که بیرون از این مفاهیم متافیزیکی نه دریدا و نه کس دیگر راهی نیست. اگر چه، به قول دریدا، ساخت شکنی بر انهدام منطق نشانه (دوگانگی مدلول و دال) استوار می گردد^{۲۳} و نشانه بودن اساس هر تفکر دینی است. چنین انهدامی نه قابل تصور است و نه قابل تحقق، همچنان که ویرانگران متافیزیک غرب، خود در یک دور گرفتار آمده اند.^{۲۴}

اگر چه تفکر سکولار غرب همواره در پی آن بوده تا ساخت شکنی را در برابر دین و خدا قرار دهد، تعبیر عرفانی از همان آغاز با ساخت شکنی همراه بوده است، حتی در رابطه با

مفهوم اساسی «تفاوت». چنانکه کیوتو می نویسد، در همان آغاز در بحثی که پس از طرح اولیه مقاله مشهور difference (که در نزد وفادارترین ساخت شکنان منزلیتی همانند خطابه طور دارد) در گرفت، یکی از حاضرین که به اندازه کافی گوش داده بود با هیجان به سخن آمد و گفت «این (تفاوت) سرچشمه همه چیز است و کس نمی تواند آن را بشناسد: این خدای الهیات سلبی (negative theology) است» دریدا پاسخ می دهد «هم هست هم نیست». در اینجا، توجه به این نکته ضروری است که خدای الهیات سلبی یا بیهو و خدای پیامبران تفاوت دارد و این همان خدای مسیحیت نوافلاطونی است.^{۲۵}

وجود چنین تعبیری چه از جانب مخالفین و چه از سوی همراهان ساخت شکنی نشانگر این است که ساخت شکنی به طور روزافزون در حال مطرح شدن در حوزه الهیات و عرفان است. چنانکه دریدا می گوید: «در حالی که ضدیت با ساخت شکنی معمولاً به نام دین صورت می گیرد، مادر عین حال شاهد تکوین حرکتی نیرومند، اصیل، و کاملاً دگرگون هستیم که خود را «الهیات ساخت شکن (deconstructive theology) می نامد.^{۲۶} «ساخت شکنی دشمن قسم خورده ایمان یا نهادهای دینی نیست بلکه می تواند یک دین و نهاد یخ زده را با مشکل مواجه سازد... علاوه بر این، ساخت شکنی خود نوعی دین است، ایمان به آمدن viens، امید به آنچه می آید، دینی که می گوید همواره کمی کوریم و باید ایمان بیاوریم...»^{۲۷}

علاوه بر قول بالا، این گفته کیوتو در مورد رابطه ساخت شکنی و دین بسیار روشنگر است.

«چگونه دریدایی که در نظر او همه چیز بر دین تکیه دارد، می تواند ایمان دینی را نفی می کند؟ چرا دریدا باید بخواهد نام خدا، نامی که عاشقانه دوست دارد را منع کند؟ این ایده ای بی نهایت احمقانه است که بگوییم نوعی استدلال وجودشناختی (ontological) منفی در «تفاوت» وجود دارد که نافی وجود خداست، گویی که تفاوتی هویتهای خاصی را از صفحه شطرنج حذف می کند. ساخت شکنی نه در پی خاموش کردن گفتمانهای الهی، بلکه در پی شعله ور ساختن ایمان است به آن «غیر ممکن»، برای آمدن چیزی که مطلقاً تحیرانگیز است. ساخت شکنی در پی شعله ور ساختن شور ایمان و برانگیختن یک طغیان است تا ما را با شور عشق دیوانه سازد و نه گفتمانهای شورانگیز را خنثی کند.»^{۲۸}

با این همه، متفکرین سکولار در نسبت دادن بی دینی به دریدا تردید نکرده و همواره در تلاش بوده اند تا تعبیر الحادی ساخت شکنی را برجسته سازند و روی دیگر سکه یعنی عرفان را خاموش نگه دارند. این حقیقت حتی در تعبیر آثار سایر متفکرین غرب نظیر نیچه، هایدگر و فروید نیز مصداق دارد. همچنان که اسپیواک به عنوان یکی از مترجمین آثار دریدا جنبه غیر دینی آثار ایشان را برجسته می سازد و مقوله دین را به حاشیه می اندازد. اسپیواک در مقدمه درباره نوشتارشناسی (Of Grammatology) نیچه ای را به ما معرفی می کند که دیوانه او «خدای مرده است» را سر می دهد و نه نیچه ای که همان دیوانه اش «من خدا را جستجو می کنم! من خدا را جستجو می کنم» را. نیز فرویدی را به ما نشان می دهد که به مفهوم خودآگاه واحد (unified consciousness)

۲. فردینان دو سوسور، دورهٔ زیان‌شناسی عمومی، ترجمهٔ کورش صفوی، تهران، هرمس، ۱۳۷۸، صفحه ۱۷۳.

3. Jacques Derrida, **Of Grammatology** trans, Gayatri Chakravorty Spivak, Baltimore and 27-73. London John Hopkins University Press, 1974 P.

4. Richard Harland, **Superstructuralism**, 1987. London Routledge, 1987 P.135.

۵. «تفاوت» به عنوان معادل فارسی difference که از دو واژه «تفاوت» و «به تعویق افتادن» تشکیل شده تا بدین ترتیب تعیین ناپذیری صورت اصلی را نشان دهد، پیشنهاد دکتر علی محمد حق شناس بوده که بدین خاطر از ایشان سپاسگزارم.

6. J. Culler, **On Deconstruction**, London, Routledge 1983 p. 97.

7. Derrida, quoted in: Harland 1987 p. 128.

8. R. Barthes, **The Death of the Author in: Modern Criticism and Theory** ed. David Lodge, London and New York Longman 1988.

9. M. Foucault, **What is an author**, *ibid.*

10. Harland. 1987. p. 132.

۱۱. برای مطالعه هرمنوتیک گادامر علاوه بر حقیقت و روش ر. ک به منبع زیر:

J. Weinsheimer, **Philosophical Hermeneutics and Literary Theory**, Yale University Press, 1991.

12. G. B. Madison, **Hermeneutics**, in: *Routledge History of Philosophy Vol, 8 th.* 1994 p. 313.

13. Derrida quoted in: A. Easthope **British Poststructuralism Since 1968**. London, Routledge 1989 p. 237-8.

14. *ibid* p. 238.

15. J. D. Caputo, **The Prayers and Tears of Jacques Derrida**, Indiana University Press, 1997 p. 16.

16. K. Hart, **The Trespass of the Sign**, Cambridge University Press, 1989 p. 164

17. Caputo, 1997. P 16-17.

18. *ibid* p. 17.

19. Derrida quoted in: Culler 1983. p. 135.

20. R. Rorty in: **Deconstruction and Pragmatism**, Routledge 1996 p. 14.

۲۱. دریدا در مصاحبه‌ای با کریستوفرنوریس: مجلهٔ سوره، تهران ۱۳۷۵، ص ۱۲۴.

22. Derrida, 1974. p. 7.

23. Derrida, **Writing and Difference**, trans Alan Bass. London, Routledge and Kegan 1978 p. 280-81.

24. Caputo, 1997 p. 2.

25. Derrida, **quoted in**: Caputo 1997 p. 345.

26. *ibid* P 18.

27. *ibid* p. 59.

28. Hart. 1989 p. 45-6.

۲۹. ر. ک به فصل اول منبع زیر:

Caputo, 1997.



حمله می‌برد و نه فریادی که شیوه‌های کبّاله‌ای (cabbalistic) تعبیر را مطرح می‌سازد. و روشن‌ترین مثال جایی است که هایدگر «بی‌خدا» به ساختن ممکن‌الهیات وجود (ontotheology) همت گماشت و نه هایدگری که این تلاش را تنها به این دلیل به عمل آورد که خدای‌الهیات وجودی به اندازهٔ کافی خدانی بود.^{۲۸}

همانند هایدگر، آنچه می‌تواند دریدا را در معرض تعبیری الحادی قرار دهد، مورد پرسش قرار دادن نگرش خاص به دین و خداست که این همان نگرش‌الهیات وجودی است که کانت را می‌توان از مروجان این نوع‌الهیات دانست،‌الهیاتی که خدا را در چارچوبی متافیزیکی قرار می‌دهد و به عنوان نوعی وجود مطرح می‌کند. این همان خدایی است که می‌توان هایدگر و دریدارابدان بی‌ایمان دانست.^{۲۹}

اگر دوباره به متن ساختن‌شکنی بازگردیم، می‌توان نتیجه گرفت که این ساختار بر از عناصر خالی که بر غیبت و نفی استوار گشته می‌تواند به گزاره‌ای مثبت بینجامد. این نفی و غیبتی است که شاید حضوری نیز و مندتر را بر متن حاکم سازد! حضوری که مانند هیچ چیز نیست و حضوری که سراسر تعیین‌ناپذیر و کاملاً غیر از ماست (toute autre). غیری که دریدا بانمایی مثبت QuilQui! او را به انتظار نشسته.

توصیف دین دریدا در این مختصر نمی‌گنجد و خود، کار مستقل و مفصلی می‌طلبد. با این حال، در نظر گرفتن ساختن‌شکنی و یافتن نقطه‌های کور آن، حتی به دور از نویسنده‌ای به نام دریدا، و صرف نظر از نگرش وی دربارهٔ دین، براساس اصول اولیهٔ ساختن‌شکنی، هم کاری است ممکن و هم موجه.

پانوشتها:

* در نگارش این مقاله خود را مدیون زحمات استاد گرامی ام دکتر علی محمد حق شناس می‌دانم.

1. Terrence Hawkes, **Structuralism and Semiotics**, London/Routledge 1977 p. 19.